

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

فرمانروای هستی

(گفتگوهایی دربارهٔ جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بِنَمَا به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

(۱۰) اثبات انکار

گفتم:

- در دوران تحصیل، اثبات وجود خداوند از راه هایی دیگر به ما آموزش داده می شد. چرا شما این روش

را برای اثبات وجود "او" به کار گرفتید؟

پرسید:

- آیا برهان های رایج در کلاس های تعلیمات دینی شما را مُجاب می کرد؟

گفتم:

- حقیقتش را بخواهید خیر.

با خواندن و شنیدن آن ها همیشه دلم به من می گفت که آن برهان ها متقاعد کننده نیستند و یک جای

کار در استدلال هایشان می لنگد، ولی هیچ وقت نمی دانستم، و هنوز هم نمی دانم که ایراد آن ها کجاست.

شاید مشکل از قدرتِ درکِ من باشد.

فرمود:

- و شاید هم ایراد از خودِ آن برهان ها باشد.

با تعجب گفتم:

- یعنی شما هم آن ها را قبول ندارید و رد می کنید؟

فرمود:

- چرا شما انسان ها این قدر تمایل دارید به این که چیزی را یا درِ بست بپذیرید و یا کاملاً رد کنید؟

ممکن است آن چیز آرمانی و کامل نباشد ولی بتواند در راستای رسیدن به هدفی متعالی، نقشی مفید

ایفا کند.

برهان های رایج هم همین گونه اند.

افزود:

- آیا بهتر نیست که اقلامِ ناکامل ولی بالقوه مفید، به جای آن که به یکباره پذیرفته و یا به کلی کنار گذاشته

شوند، به دقت مورد بررسی قرار گیرند و نقاط ضعف و قوتشان شناسایی شوند؟

گفتم:

- چنین پیداست که بی میل نیستید که گفتگویِ امروزمان را با بررسیِ برهان های رایج شروع کنیم.

پس اجازه بدهید من آن هایی را که به یاد دارم بازگو کنم، بعد لطفاً شما آن ها را نقد کنید.

فرمود:

- فکر خوبی است.

گفتم:

- مثلاً می گویند که هر بنایی معمار و سازنده ای دارد؛ جهان هم بنای بزرگی است و نمی تواند سازنده ای نداشته باشد و "او" - یعنی معمار جهان - همان است که خدا نامیده می شود.

ضعف این برهان چیست و کجاست؟

فرمود:

- باید پرسید اگر هر پدیده ای باید پدید آورنده ای داشته باشد، چرا خود آن معمار پدید آورنده ای ندارد و پدید آمدنش از خودش است؟ و اگر پدیده ای هست که می تواند پدید آورنده خودش باشد، چرا جهان خودش نمی تواند چنین پدیده خود پدید باشد.

گفتم:

- در برهانی دیگر گفته می شود که چون هستی دارای نظم است پس لازم است که ناظم ای وجود داشته باشد؛ ناظمی که این نظم موجود در سامانه و نظام هستی ثمره کار اوست. ناظمی که خدا نام دارد.

ضعف این برهان چیست و کجاست؟

فرمود:

- وقتی با همین چشم معمولی به جهان نگاه می کنیم در کنار آن چه که طرفداران این برهان بسامان می بینند و منظم می نامند موارد فراوانی از بی نظمی ها و نابسامانی های آشکار را مشاهده می کنیم. در جهان، به ازای هر شکل منظم، هزاران بلکه میلیون ها اشکال گوناگون نامنظم دیگر، و حتی گاهی تعداد بسیار زیادی صورت های نامنظم از هر شکل، وجود دارد.

باید پرسید این آشفتگی ها کار کیست؟

آیا دو خدا وجود دارد که یکی از آن‌ها نظم می‌آفریند و آن دیگری آن را بر هم می‌زند؟
یا خدای واحدی هست که بوالهوسانه گاهی در جهان مخلوق خود نظم آفرینی می‌کند و گاه خودش آن
را به هرج و مرج می‌کشانند؟

گفتم:

- در یک برهان دیگر می‌گویند هر چیزی که هست برای وجودش محتاج علت ای است و این علت هم
خودش معلول یک علت دیگر است الی آخر.
از آن جا که این امر یعنی وجود زنجیره ای از علت‌ها و معلول‌ها نمی‌تواند تا بی نهایت ادامه داشته باشد
پس باید در جایی یک سر داشته باشد یعنی در این زنجیره به علت ای برسیم که معلول علت دیگری نیست و
هستی اش را از خودش دارد.

"او" همان پدید آورنده کل زنجیره، علت العلل، یعنی خداست.

ضعف این برهان چیست و کجاست؟

فرمود:

- هرکس با کمی دقت متوجه می‌شود که آن چه که زنجیره علیت نامیده می‌شود به شکل یک رشته
نیست که بتوان برای آن ابتدا و انتهای در نظر گرفت بلکه علت‌ها و معلول‌ها شبکه ای در هم تنیده اند که
سر واحد و مشخصی ندارد.

ضمناً یک پدیده معین در عین حال که معلول عملکرد همزمان یا ناهمزمان یک یا چند علت است خود
می‌تواند، در مقام علت، در پدید آمدن پدیده‌های دیگر نقشی ایفا کند. یعنی هر پدیده می‌تواند هم علت
باشد و هم معلول.

افزود:

<https://yektaparasti.ir/>
<https://yektaparasti.ir/posts/show/43/>

نشانی تارنما
نشانی این نوشته

- حتی اگر قبول کنیم که علت ها و معلول ها، مثل حلقه های یک زنجیر، به صورتِ خطی به دنبال هم قرار گرفته اند و برای این رشته می توان سَری در نظر گرفت، چند چرا همچنان باقی می ماند:

۱- چرا این خط نمی تواند تا بی نهایت ادامه داشته باشد؟

۲- اگر در سَرِ این زنجیره حلقه ای وجود دارد که هستی اش از خودش است، چرا نمی توان، در طولِ آن، حلقه هایِ دیگر را یافت که آن ها هم هستی شان را مدیونِ دیگران نباشند؟

۳- چرا گردانندهٔ کلّ زنجیره حتماً باید در سَرِ آن مستقر باشد و چرا نمی تواند در کنارِ و یا در درونِ هر یک از حلقه ها به آن ها هستی و استمرار ببخشد؟

شگفتنا!

انتظار داشتم که آن آشنا مرا به خاطرِ تردید در پذیرفتنِ صحت و اصالتِ برهان های رایج - برهان هایی که موردِ قبولِ بسیاری از صاحب نظران است - سرزنش کند ولی حالا با گوشِ خود می شنیدم که خودش دارد همان تردید ها را بر زبان می آورد.

گفتم:

- جانا سخن از زبان ما می گویی. من هم هیچگاه متقاعد نشده بودم که

سخنم را قطع کرد و فرمود:

- عجب! متقاعد نشده بودی؟!!

و لابد هنوز هم متقاعد نشده ای که خدایی هست؟!!

پس چرا "او" را می پرستی و به درگاهش عبادت می کنی؟
چرا مُدام از "او" یاد میکنی، و در سختی ها از "او" کمک می خواهی؟
جالب تر از همه آن که دیده ام گاهی دیگران را هم به سوی "او" می خوانی؟

نکند تو هم از ترسِ آتشِ دوزخ، در گوشه ای از ذهن، یک خدایِ احتمالی را برای روزِ مبادا نگه داشته

ای؟

لابد خود را مؤمن هم می دانی. این که نامش ایمان نیست.

ویژگی اصلی و ضروریِ "ایمان" "ایقان" است نه "گمان".

سرم را پایین انداختم. حرفی برای گفتن نداشتم.

خودش مرا از این تنگنا نجات داد.

فرمود:

- البته همین قدر که تا به حال وجودِ "او" را انکار نکرده ای قابلِ تحسین است و جای شکرش باقی است.

جرأت پیدا کردم و زبانم باز شد:

- دلیلی برای انکارِ وجودِ "او" نداشتم.

حالا هرکس می توانست لبخندی حاکی از خشنودی و تأیید را بر لبانِ آن آشنا ببیند.

فرمود:

- گاهی انسان ها فراموش می کنند که در برخی امور مهم، و مهم تر از همه در موضوع وجود خداوند، "انکار"

هم، دست کم به اندازه "قبول"، دلیل می طلبد.

بار اثبات ادعا همواره بر دوش مدعی است.

چه آن کس که ادعا می کند خدایی هست و چه کسی که مدعی است خدایی نیست، به یک اندازه، وظیفه

دارند گفته خود را، با آوردن دلیل، ثابت کنند.

انکار هم "باید" اثبات شود.

ادامه دارد